



Recognition and Analysis of Structural Metaphors in Explaining the Concept of Imamah and the Position of Ahl al-Bayt (pbut) in Nahj al-Balagha

Maryam Tavakolnija *
Yahya Mirhoseini **

Received: 20/03/2023

Accepted: 10/08/2023

Abstract

The most important identity component of Shia is the Imamah and Wilayah of Ahl al-Bayt (pbut), which is the distinguishing factor of this religion from other Islamic religions. These concepts have a high frequency in the words of the first Shia imam to the extent that its numerous reflection is obvious in Nahj al-Balagha. In the meantime, it's noteworthy that Imam Ali (pbuh) extensively employs conceptual metaphors to utilize the cognitive abilities of their audiences and making it easier for them to understand the position of Imamah by using sensible and tangible concepts. In this article, based on cognitive linguistics and using Likoff and Johnson's approach in metaphors, the most important conceptual metaphors of the structural type have been examined in explaining the concept of Imamah and the position of Ahl al-Bayt (pbut). At the end, 6 source domain are identified and mapped to the corresponding concepts in the target domain. The most frequent conceptual domains are "light", "travel and movement" and "life and death". Paying attention to these mappings will have a major impact upon the understanding and explanation of Nahj al-Balagha.

Keywords: *Imamah, Ahl al-Bayt (pbut), Imam Ali (pbuh), Nahj al-Balagha, Conceptual Metaphors, Structural Metaphor.*

* PhD graduate of Nahj al-Balagheh Science and Education, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Meybod, Meybod, Iran. maryamtavakol7@gmail.com

** Associate Professor, Department of Quran and Hadith, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Meybod, Meybod, Iran. (Responsible Author)

Mirhoseini@meybod.ac.ir



http://qhs.isu.ac.ir

دوفصلنامه علمی «مطالعات قرآن و حدیث»، سال ۱۷، شماره ۱، پیاپی ۳۳
پاییز و زمستان ۱۴۰۲، صص ۸۷-۱۰۹

مقاله علمی - پژوهشی

10.30497/qhs.2023.244373.3757



20.1001.1.20083211.1402.17.1.4.3

شناسایی و تحلیل استعاره‌های ساختاری در تبیین مفهوم امامت و جایگاه اهل بیت (ع) در نهج البلاغه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۱۹
مقاله برای اصلاح به مدت ۴ روز نزد نویسندگان بوده است.

مریم توکل نیا*
یحیی میرحسینی**

چکیده

مهمترین مؤلفه هویتی شیعه، امامت و ولایت اهل بیت (ع) است که عامل تمایزبخش این مذهب، از دیگر مذاهب اسلامی است. این مفاهیم، بسامد بالایی در سخنان اولین امام شیعیان دارد؛ به نحوی که بازتاب فراوان آن در نهج البلاغه مشهود است. در این میان نکته شایان توجه، بهره گسترده حضرت علی (ع) از استعاره‌های مفهومی است؛ چه آنکه نیاز داشتند قوای شناختی مخاطبان خود را به خدمت گرفته و با استفاده از مفاهیم ملموس و محسوس، مراحل فهم و درک جایگاه امامت را آسان‌تر نمایند. در این نوشتار بر اساس زبان‌شناسی شناختی و با استفاده از رویکرد لیکاف و جانسون در استعاره‌ها، مهم‌ترین استعاره‌های مفهومی از نوع ساختاری، در تبیین مفهوم امامت و جایگاه اهل بیت (ع) مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج تحقیق نشان دهنده شش حوزه مبدأ است که بر مفاهیم متناظر در حوزه مقصد، نگاشت داده شده‌اند. پربسامدترین‌ها، حوزه‌های مفهومی «نور»، «سفر و حرکت» و «حیات و ممات» است. توجه به این نگاشت‌ها، اثر شایان توجهی در امر فهم و شرح نهج البلاغه خواهد داشت.

واژگان کلیدی

امامت، اهل بیت (ع)، حضرت علی (ع)، نهج البلاغه، استعاره‌های مفهومی، استعاره ساختاری.

* فارغ‌التحصیل دکتری علوم و معارف نهج البلاغه، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه میبد، میبد، ایران.

maryamtavakol7@gmail.com

** دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه میبد، میبد، ایران. (نویسنده مسئول)

Mirhoseini@meybod.ac.ir

مقاله مستخرج از رساله دکتری است.

طرح مسئله

در تاریخ فکری عرب پیش از اسلام، به هر چیزی که از او پیروی می‌شد - خواه انسان یا غیر انسان، خواه به حق یا ناحق - «امام» اطلاق می‌شد. در قرآن کریم نیز این معنای عام دیده می‌شود (نک: بقره: ۲، ۱۲۴؛ توبه: ۹، ۱۲؛ احقاف: ۶۶، ۱۲). اما در اصطلاح «به جانشینی پیامبر (ص) در امور دینی و دنیوی» امامت گفته می‌شود؛ به عبارت دیگر رهبری امت اسلامی حداقل در امور دینی (لاهیجی، ۱۳۸۷ش، صص ۴۶۱-۴۶۲؛ آمدی، ۱۴۲۳ق، ج ۳، ص ۴۱۶). حضرت علی (ع) به عنوان نخستین امام، بعد از وفات پیامبر (ص) تلاش فراوانی مبذول داشتند تا اذهان مخاطبان خویش را به معنای اصطلاحی امامت رهنمون کنند. چنانکه تلقی امروزی از مفهوم اصطلاحی خلیفه نیز مدت زمانی به طول انجامید تا ساخت یابد (نک: حاجی بابایی، ۱۳۹۱، سراسر اثر). در بازگشت به مفهوم امامت باید گفت گرچه معنای پیشرو و فرد شاخص، در میان تازیان مسبوق به سابقه بود اما این مفهوم با ساختار، ویژگی‌ها و مؤلفه‌هایی که مد نظر حضرت علی (ع) بود، فاصله زیادی داشت. از این رو آن حضرت کوشیدند امامت در معنای خاص را در قالب طرح‌واره‌های شناختی به شکل یک ایدئولوژی در جامعه اسلامی پایه‌ریزی نماید و به صورت جدی، به ایضاح مفهومی و تبیین ابعاد امامت پردازد.

آنچه در روایات علوی پیرامون بحث امامت و اهل بیت (ع) به چشم می‌آید، استفاده فراوان از استعاره‌های مفهومی است؛ همانکه به عنوان فنی مهم در ساده‌سازی مفاهیم پیچیده و قرار دادن آنها در قالب ساختارها، هست‌ها و جهات قابل لمس، یاد می‌شود. توضیح بیشتر آنکه «استعاره مفهومی» در «زبان‌شناسی شناختی» ساز و کاری است که بر پایه آن، فهمیدن یک ایده یا یک حوزه مفهومی بر اساس ایده یا حوزه مفهومی دیگر، امکان‌پذیر می‌شود (Feldman & Narayanan, 2004, pp. 385-392).

زبان‌شناسی شناختی^۲ از این جهت که نقش شناخت اطلاعات موجود در ذهن را در مفهوم‌سازی موقعیت‌های خارجی بررسی می‌کند، حائز اهمیت بسیار است (قائم‌نیا، ۱۳۹۰ش، ص ۴۷).

^۱. Conceptual Metaphor

^۲. Cognitive Semantics



در این رویکرد، مفاهیم حوزه مبدأ بر مفاهیم متناظر در حوزه مقصد^۱ بر اساس شباهتی که میان دو حوزه برقرار می‌شود، نگاشت داده می‌شود. به عبارت دیگر آن جنبه‌هایی از یک امر شناخته شده و محسوس‌تر، به جنبه‌هایی از یک امر انتزاعی و ناآشنا فرابرده می‌شود و از این طریق، فهم را که مهمترین کارویژه استعاره‌های مفهومی است، محقق می‌شود (رک، لیکاف و جانسون، ۱۳۹۷ش، صص ۹-۱۲). شاید در بادی امر استعاره مفهومی به استعاره معقول به محسوس نزدیک به نظر برسد اما باید توجه داشت که استعاره مفهومی، نوعی آرایه ادبی برای کاربری لفظ یا عبارتی به جای عبارت دیگر بر اساس شباهت بین آن دو نیست؛ بلکه در ساحت مفاهیم و شناخت نمود می‌یابد و بر طرح‌واره‌هایی که از تجربه‌های حسی و فرهنگی نشأت می‌گیرند، متکی است؛ با این توضیح ممکن است هیچ شباهتی بین دو مفهوم وجود نداشته باشد و صرفاً قوه شناخت، مفهوم انتزاعی را در ساختار و هستی مفهوم محسوس، ادراک می‌کند. برای نمونه در عبارت «زندگی، سفر است» که بر اساس استعاره مفهومی ساخت یافته، بین سفر و زندگی هیچ شباهتی در کار نیست تا بتوان آن را بر اساس وجود شباهت تحلیل کرد.

با این وجود، استعاره مفهومی فرایندی برای درک و دریافت مفاهیم است که از طریق آن درک حوزه‌های عینی و مفهوم‌سازی انتزاعیات میسر می‌شود (Grady, 2007, p190). پس در اینجا با دو حوزه مفهومی سر و کار داریم؛ نخست حوزه مفهومی مبدأ یعنی آن مفاهیمی که از تجارب روزمره نشأت گرفته و در سطح شناخت همه انسان‌ها جریان دارند و به راحتی قابل فهم هستند. در سوی دیگر، حوزه مفهومی مقصد است که مربوط به انتزاعیات بوده و فهم آن‌ها به تنهایی امکان‌پذیر نیست؛ لذا وقتی در نگاشت^۲ با حوزه مبدأ قرار می‌گیرد، در سطح شناخت پدیدار می‌شود. در اینجا مقصود از نگاشت، تناظرهای نظام‌مندی است که میان حوزه‌های مفهومی مبدأ و مقصد شکل می‌گیرد. وجود این تناظرها منجر به ایجاد نام نگاشتی بین دو حوزه استعاره می‌گردد. به عبارت دیگر هر نگاشت شامل مجموعه‌ای ثابت از تطابق‌هاست؛ بین آنچه که در هر دو حوزه وجود دارد (Grady, 2007, p190).

در مدلی که لیکاف و جانسون^۳ از استعاره‌های مفهومی ارائه داده‌اند، استعاره‌ها بر مبنای کارکردشان در ساده‌سازی و انتقال مفاهیم، در سه گونه «ساختاری، هستی‌شناختی و جهت»

^۱. Source Domain

^۲. Target Domain

^۳. Metaphorical Mapping

^۴. George Lakoff & Mark Johnson

دسته‌بندی می‌شوند. بر همین اساس یافته‌های پژوهش در زمینه استعاره‌های مفهومی حوزه امامت را می‌توان در این سه طیف مورد تحلیل و تشریح قرار داد. به دلیل حجم بسیار زیاد انواع استعاره، این نوشتار تنها به استعاره‌های ساختاری اختصاص یافته است؛ این دسته از استعاره‌ها، هم بسامد بسیاری دارند و هم از جهت فهم، نسبت به استعاره‌های هستی‌شناختی و جهتی پیچیده‌ترند.

پیشینه تحقیق

درباره پیشینه پژوهش باید گفت بررسی آثار مرتبط و هم‌راستا، نشان می‌دهد بیشترین بهره‌گیری از استعاره‌های مفهومی، در حوزه مطالعات قرآنی بوده است و این کاربست در نهج‌البلاغه، اندک بوده است. از جمله پژوهش‌ها باید به «تحلیل مفهومی استعاره‌های نهج‌البلاغه: رویکرد زبان‌شناسی شناختی» اثر نورمحمدی و همکاران (۱۳۸۷) اشاره کرد که پس از طرح مباحث نظری و تاریخچه‌ای از زبان‌شناسی شناختی، اصول و ویژگی‌های استعاری در رویکرد شناختی را با گزینش عباراتی از نهج‌البلاغه نشان داده‌اند. ایمانیان و همکاران (۱۳۹۲)، در مقاله «استعاره‌های جهتی نهج‌البلاغه از بعد شناختی» تنها استعاره جهتی را مورد مطالعه قرار داده‌اند. پور ابراهیم (۱۳۹۵)، در نوشتار «بررسی روش‌های ترجمه استعاره‌های مبتنی بر طرح‌واره حرکتی در نهج‌البلاغه»، به این نتیجه دست یافته که اتکا به طرح‌واره‌های حرکتی می‌تواند چالش‌ها و ناهماهنگی‌های سابق در امر ترجمه نهج‌البلاغه را برطرف کرده و استعاره‌ها را در زبان مقصد به‌خوبی نشان دهد.

حسینی (۱۳۹۵)، در رساله «گونه‌شناسی استعاره‌های مفهومی قرآن و چگونگی اثرگذاری آن بر کلمات قصار امیرالمؤمنین(ع)» استعاره‌های موجود در این دو متن دینی را در سه حوزه جهتی، وجودی و ساختاری بررسی کرده و نتیجه می‌گیرد استعاره‌های موجود در کلام امیرالمؤمنین(ع)، تجلی قرآن در کلام ایشان است. تألیفی دیگر از حسینی (۱۳۹۶) «ثریابی حکمت‌های نهج‌البلاغه از قرآن در انعکاس انواع استعاره‌های هستی‌شناختی» نام دارد. شیخ حمزه نوری (۱۳۹۷) نیز با نوشتاری با عنوان «تأثیر استعاره‌های مفهومی قرآن بر کلمات قصار امیرالمؤمنین علی(ع)» تلاش کرده با همین رویکرد، اثری بیافریند.

کوشش پراندوجی و همکاران (۱۳۹۷)، در مقاله «استعاره‌های شناختی و تأثیر آن در ترجمه نهج‌البلاغه» نیز با همین هدف بوده است. در همین راستا کوشش توکل‌نیا و همکاران (۱۳۹۷)، در مقاله «کارکرد استعاره‌های مفهومی در تبیین مفهوم خدا در نهج‌البلاغه» تنها بر این مفهوم



تمرکز داشته است. در مقاله دیگری از همو (۱۳۹۹)، با عنوان «دراسة تحليلية حول الاستعارات المفاهيمية عن الحياة بعد الموت في نهج البلاغة»، نقش استعاره‌های مفهومی در تبیین مفهوم حیات اخروی مورد توجه بوده است. بنابر آنچه گذشت، تا جایی که نگارندگان تفحص نموده‌اند، پژوهشی که به طور خاص بر تحلیل شناختی و پیکره‌مدار استعاره در تبیین مفهوم «امامت» در نهج البلاغه تمرکز کرده باشد، یافت نشد.

۱. استعاره‌های ساختاری امامت

در استعاره ساختاری، انگاره نامشخص با انگاره‌ای که ابعاد مشخصی دارد، فهم می‌شود و از یک امر و موقعیت دارای نظم، برای ساختن چارچوب مفهوم بی‌ساخت و بدون نظم، استفاده می‌شود (حسینی و قائمی‌نیا، ۱۳۹۶ش، ص ۴۴). البته باید به این نکته مهم اشاره کرد که در این گونه استعاره، همبستگی تجربی به شکلی که در استعاره‌های ساده و سنتی وجود داشت، دیده نشود (کوچش، ۱۳۹۴ش، ص ۴۰۵). هر استعاره ساختاری، مجموعه‌ای منظم از استعاره‌های هستی‌شناختی و استعاره‌های جهت‌مند را درون خود دارد که برای درک امری نامشخص، آن‌ها را ساختاربندی می‌کند. در ادامه به استعاره‌های ساختاری امامت در نهج البلاغه اشاره می‌شود.

۱-۱. الگوی استعاری اهل بیت (ع) به مثابه نور

مفهوم نور در مقیاس جهانی، در این معانی به کار رفته است: «آگاهی، معرفت و چیزی که می‌توان بواسطه آن به ماوراء اشکال و مفاهیم دست یافت» (شوالیه و گبران، ۱۳۷۸ش، ج ۵، صص ۴۵۴-۴۵۵). در بسیاری از ادیان، نور به عنوان یک امر حسی و ملموس، به منظور ساده‌سازی مفاهیم مورد استفاده قرار گرفته است؛ در فرهنگ اسلامی نیز بارها «هدایت به مثابه نور» قرار گرفته است؛ گویی همان‌طور که نور ابهام‌زدا و آگاهی‌آفرین است، هدایت راهنما نیز نور است و می‌تواند ظلمت و ابهام مسیرهای انحرافی را بزدايد (ر.ک: براتی، ۱۳۹۵ش، ص ۳۹). یکی از خوشه‌های استعاری که به وسیله نور تبیین شده، مفهوم امامت است که با حوزه نور نگاشت داده شده است. برای مثال حضرت علی (ع) خود را چون شعاعی از روشنایی ترسیم کرده‌اند که از منبع نور یعنی حضرت رسول (ص)، نشأت گرفته است: «وَ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالضُّوءِ مِنَ الضُّوءِ...» (نامه: ۴۵) من و رسول خدا چونان روشنایی یک چراغیم.

در شاهد فوق، حضرت از نور برای شناساندن منزلت خود و پیامبر (ص) استفاده کرده‌اند. علت استفاده از این استعاره، از آن روست که در تجربه انسانی، حقیقت اشیا و پدیده‌ها زمانی آشکار می‌شود که نور به آن‌ها برسد؛ حضرت هم از این تجربه استفاده کرده تا بگوید حقایق انتزاعی و فرا زمینی بواسطه ایشان هویدا می‌گردد؛ لذا توسط این وجودهای پاک، اصالت ایمان هر کس مشخص می‌گردد. نکته دیگر این‌که این انوار دارای مراتبی است که یکی اصل و منشاء است و دیگری، نشأت گرفته از آن کانون نور. به این ترتیب با جای‌گذاری حرف «من»، حرکت مسیریما مشخص شده است و جدا شدن بخشی از نور از منبع نورانیت، نشأت گرفتن حقیقت علمی، شخصیتی و رفتاری حضرت علی (ع) از پیامبر (ص) را تبیین می‌نماید.

در نمونه‌ای دیگر آمده است: «إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السِّرَاحِ فِي الظُّلْمَةِ يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَجَّهَهَا» (خطبه: ۱۷۸) همانا من در میان شما چونان چراغ درخشنده در تاریکی هستم، که هر کس به آن روی می‌آورد، از نورش به‌رمند می‌گردد. سراج به معنای چراغی است که با فیتله روغنی کار می‌کند (رک: صعیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۵۸۴)؛ در این مورد نیز حضرت با استخدام واژه‌ای از حوزه مفهومی نور، با تأکید بر کارویژه نور که از بین برنده تاریکی و ابهام است، با مخاطب خویش ارتباط برقرار کرده است. توضیح بیشتر این‌که امام (ع) با استفاده از نقش ایدئولوژیک نور، راه برون‌رفت از تاریکی‌های گمراهی را فرمان‌پذیری از خودشان می‌دانند؛ چراکه تنها راه محو تاریکی، رسیدن نور به حقایق است. در عبارتی مشابه، اهل بیت به مثابه نور و روشنایی قرار گرفته‌اند: «بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظُّلْمَاءِ» با ما، در تاریکی‌ها هدایت شدید (خطبه: ۴).

لازم به ذکر است که در فرهنگ اسلامی همواره نور در پردازش ایدئولوژی‌ها مؤثر بوده است. در قرآن کریم واژه نور ۴۳ بار آمده و معانی آن برای تبیین مفاهیمی چون پیامبر، دین حق، راه راست، کتب آسمانی و خود قرآن و... به‌کار رفته است. در احادیث و اندیشه فلسفی اندیشمندان دوره‌های بعدی باز هم مفهوم نور حسی مبنای تبیین مفاهیم انتزاعی و پیچیده قرار گرفته است (رک: نزهت، ۱۳۸۸ش، صص ۱۵۹-۱۶۱).

در نمونه‌ای دیگر، چنین آمده است: «قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ وَ لَمَعَ لَامِعٌ وَ لَاحَ لَائِحٌ...» (خطبه: ۱۵۲) طلوع‌کننده‌ای طلوع کرد. درخشنده‌ای درخشیدن گرفت، آشکار شونده‌ای آشکار شد. در این استعاره، امام به مثابه نورخورشید که در آن طلوع طالع اشاره به فرا رسیدن دوران حکومت آن حضرت است، تبیین شده است (نواب‌لایجی، ۱۳۷۹ش، ص ۱۴۰).



عطف توجه به واژه «طلع» افزون بر معنای طلوع و ظهور خورشید، معنای آمدن و رو کردن را نیز کدگذاری کرده است (قرشی بنابی، ۱۳۸۷ش، ج ۴، ص ۲۲۹). واژه‌شناسان «لمع» را به معنای درخشیدن و برق زدن (ازهری، بی تا، ج ۲، ص ۲۵۶) و «لأح» را به معنای درخشیدن و شدت گرفتن گرما معنا کرده‌اند (راغب، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۱۶۹).

توجه به ترتیب واژگان به کار گرفته شده، قابل توجه است. نخست ابتدای طلوع خورشید و پدیدار شدن نور (طلع) در حوزه مبدأ قرار گرفت که می‌تواند به زمان انتقال خلافت به حضرت در حوزه مقصد اشاره داشته باشد تا از این طریق شروع خلافت را تبیین کند و همانطور که نور کم‌رنگ و البته لذت‌بخش صبح باعث از بین رفتن تاریکی می‌شود، حکومت حضرت هم با تمایل پیروانش با هدف از بین بردن کژی‌ها و ناراستی‌ها همراه شد. در واژه «لمع» به ماقبل ظهر اشاره دارد تا به برخی اقدامات حضرت در دوره خلافت اشاره نماید اما در واژه «لأح» که به اوج گرما و نورپردازی خورشید اشاره دارد، آن هنگام از خلافت حضرت را نمایندگی می‌کند که بیشترین تقابل با انحرافات روی داد.

فیض الاسلام در ترجمه تفسیری خود سعی کرده به این تفاوت اشاره نماید: «خورشید (خلافت امام علیه السلام بر حسب ظاهر) طلوع کرد و آشکار شد، و درخشنده (حق و عدالت) درخشید، و ظاهر شونده (آثار فتنه و جنگها که در زمان حضرتش روی داد) هویدا گردید، و انحراف و کجی (نادانی و گمراهی) مستقیم و راست شد» (فیض الاسلام، ۱۳۸۱ش، ج ۳، ص ۴۷۱). با این توضیح دیگر نیاز نیست به مانند برخی شارحان، معنای هر سه جمله را یکسان دانسته و تنها معنای بسیط انتقال خلافت و حکومت را از آن برداشت کنیم (مدرس وحید، بی تا، ج ۱۰، ص ۹۰). در منهاج البراعه نیز این چنین آمده است: «منظور از این سه عبارت، یک چیز است که اشاره است به ظهور شمس خلافت از مطلع خود که وجود حضرت است» (خویی، ۱۳۸۵، ج ۹، ص ۱۸۵).

استخدام استعاره ساختاری نور در عبارت «حَاوَلَ الْقَوْمُ إِطْفَاءَ نُورِ اللَّهِ مِنْ مُصْبِحِهِ...» (معاویه و پیروانش) از راه مکر و حيله در صدد برآمدند که نور خدا را از چراغش خاموش کنند (خطبه: ۱۶۲) نیز به چشم می‌آید. حضرت علی (ع) این بار با استفاده از دو مفهوم حوزه نور یعنی نور و مصباح، برای تشریح جایگاه خودشان استفاده کردند. اینجا وجود حضرت به مثابه چراغ و کانون نور خدا ترسیم شده است. در این صورت، استفاده از ترجمه «معاویه و یارانش خواستند نور خدا را خاموش کنند» (برای نمونه، نک: ارفع، ۱۳۷۸ش، ص ۵۸۵) بسیار حداقلی است.

همچنین در خطبه ۱۷۸ آمده است: «إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السِّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَجَّهَهَا» (خطبه: ۱۷۸) همانا من در میان شما چونان چراغ درخشنده در تاریکی هستم، که هر کس به آن روی می‌آورد از نورش بهرمنند می‌گردد. در مواردی هم حضرت علی (ع)، ائمه را به مثابه ستارگان آسمان مفهوم‌سازی کرده‌اند؛ در جمله‌ای از ایشان آمده است: «أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ إِذَا حَوَى نُجْمٌ طَلَعَ نُجْمٌ فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكَامَلْتُمْ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ وَ أَرَائِكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمَلُونَ» (خطبه: ۱۰۰) آگاه باشید، مثل آل محمد (ص) چونان ستارگان آسمان است، اگر ستاره‌ای غروب کند، ستاره دیگری طلوع خواهد کرد. گویا می‌بینم در پرتو خاندان پیامبر (ص)، نعمت‌های خدا بر شما تمام شده و شما به آنچه آرزو دارید، رسیده‌اید.

در این مثال دنیا به مثابه آسمان و ائمه به مثابه ستاره، مفهوم‌سازی شده است. این مفهوم‌سازی به این دلیل است که اهل بیت (ع) راهنمای نجات آدمیان در بیراهه‌های دنیا می‌باشند. آنان را در ساختار ستارگان آسمان تصویرسازی فرموده و این تنظیر به این جهت است که مردم در راه شناخت و اطاعت خداوند از انوار هدایت آنان بهره‌مند می‌شوند؛ همچنان که مسافر در پی‌موردن راه، از ستارگان آسمان، روشنی و هدایت می‌گیرد (ابن میثم، ۱۳۸۵ش، ج ۳، ص ۸). لذا حضرت تجارب مخاطبان خود مبنی بر چگونگی پیدا کردن مسیرشان را برای تبیین مقام هدایتگری حضرات ائمه (ع) در نظر گرفته است.

در شاهد مثال دیگر، حضرت هدایتگری ائمه (ع) را به مثابه نور ترسیم کرده، می‌فرمایند: «وَبِنَا أَفْجَرْتُمْ عَنِ السِّرَارِ» (خطبه: ۴)؛ و از شب سیاه گمراهی، به سپیده‌دم هدایت رسیدید. در این مورد نیز طلوع از تاریکی و شکافتن ظلمت شب، در نگاشت با حضور مؤثر اهل بیت پیامبر (ص) در از بین رفتن گمراهی قرار گرفته است. فراهیدی ذیل واژه «الْفَجْر» نوشته است: «فجر نور صبح‌گاهی است. علاوه بر این، به معنای جایی که شکافته شده و آب از آن فوران کند نیز اشاره می‌کند؛ چنانکه راغب اصفهانی نیز فجر را شکاف زیاد در چیزی معنا کرده است؛ مثل اینکه کسی سدی را باز کند و بشکافد (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۱۱۱؛ راغب، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۷). همچنین «سرار» را به شب‌های پایان ماه قمری گویند که هلال ماه در آن نمایان نیست (ازهری، بی تا، ج ۱۲، ص ۲۰۱).

به این ترتیب همانطور که محیط تاریک شکافته می‌شود و هاله نور به آن محیط نفوذ می‌کند، ائمه (ع) نیز به سان نوری هستند که باعث شکافته شدن تاریکی گمراهی مردم شده‌اند. در نمادگردانی جهانی، تاریکی به شرارت، دام، ترس، شقاوت، ذلت و موت توصیف شده است



(شوالیه و گریبان، ۱۳۷۸ش، ج ۵، ص ۶۶۴). در دیگر سخنان حضرت علی (ع)، بارها گمراهی، فتنه، عصر جاهلی و... در ساختار تاریکی معرفی شده‌اند؛ از این نمونه می‌توان به تعبیر حضرت در عبارت «فَالْهُدَىٰ حَامِلٌ وَالْعَمَىٰ شَامِلٌ» (خطبه: ۲) چراغ هدایت بی نور، و کور دلی همگان را فرا گرفته بود» اشاره کرد که از آن استعاره‌های «جاهلیت، تاریکی است» و «پیامبر(ص) نور است» قابل برداشت است. در تعبیری دیگر، امام (ع) فتنه را به مثابه ظلمت مفهوم‌سازی کرده و می‌فرماید: «فَإِنَّ الْفِتْنَةَ طَالَمَا أَغْدَفَتْ جَلَابِيْبَهَا وَأَعَشَتْ الْأَبْصَارَ ظَلَمَتْهَا (نامه: ۶۵) فتنه‌ها دیر زمانی است که پرده‌های سیاه خود را گسترانده، و دیده‌هایی را کور کرده است».

همچنین در عبارت «بِنَا يُسْتَعَطَى الْهُدَىٰ وَ يُسْتَجَلَى الْعَمَى» (خطبه: ۱۴۴) فراهیدی «عمی» را «عَمِيَّتِ عِيْنَاهُ» و «ذَهَابِ الْبَصْرِ» معنا کرده که همان نابینایی یا از بین رفتن بینایی را بیان می‌دارد (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۶۶). از طرفی این کلمه به معنای امر پوشیده و پنهان نیز آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۹۵؛ صعیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۳۶) که بواسطه طلب نور امامت / «یستجلی»، پوشیدگی از بین می‌رود. در انتها باید به عبارت «وَّ عِنْدَنَا ... ضِيَاءُ الْأُمْرِ» (خطبه: ۱۲۰) اشاره کرد که دقیقا استعاره نور در آن دیده می‌شود.

۲-۱. الگوی استعاری اهل بیت (ع) به مثابه سفر و حرکت

مفاهیم حسی سفر از جمله مسیر، راهنما، بار سنگین، نشانه تشخیص راه در راستای ایدئولوژی‌سازی امامت استفاده شده است. دقت در این حوزه مفهومی بیانگر توجه امام علی (ع) به حوزه‌های تجربی شده مخاطبان است؛ چه آنکه تازیان شهرنشین بواسطه تجارت، و بدویان بواسطه دامداری، غارت و یا به دلیل یافتن محیط مناسب برای زندگی، دائم در کوچ و سفر بودند (برای اطلاع بیشتر درباره اهمیت سفر و راه نزد عرب، رک: شیرزاد، ۱۳۹۸ش، صص ۲۲۳-۱۷۹).

برای مثال در مورد زیر، اهل بیت (ع) به مثابه شاخص، تابلو یا نشانه راه قرار گرفته‌اند: «انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم و اتبعوا اثرهم فلن یخرجوکم من هدی و لن یعیدوکم فی ردی، فإن لبذوا فالبدوا و إن هضوا فاهضوا و لا تسبقوهم فتضلوا و لا تتأخروا عنهم فتهلکوا. (خطبه: ۹۷) مردم به اهل بیت پیامبرتان بنگرید، از آن سو که گام بر می‌دارند بروید، قدم جای قدمشان بگذارید، آنها شما را هرگز از راه هدایت بیرون نمی‌برند، و به پستی و هلاکت باز نمی‌گردانند. اگر سکوت

کردند سکوت کنید، و اگر قیام کردند قیام کنید، از آنها پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید، و از آنان عقب نمانید که نابود می‌گردید».

در عبارت فوق هدایت اهل بیت، به عنوان شاخص معرفی شده است که رهروان باید دقیقاً جا پای آنان گذارند. با این توضیح هدایت ائمه، همچون مکانی تصویرسازی شده که می‌توان از آن خارج شد؛ عقب ماند یا از آن سبقت گرفت. پس در واقع دین هدایتگر به مثابه جاده و اهل بیت راهنمایان راه هستند و مردمان، مسافرانی را مانند که اگر به این راهنمایان توجه کنند از جاده هدایت خارج نمی‌شوند و اگر از آن راهنمایان پیشی گیرند، گمراه می‌شوند و اگر عقب بمانند، هلاک می‌شوند؛ با این توضیح می‌توان گفت مفهوم سفر، پیش مفهوم اطاعت از اهل بیت (ع) قرار گرفته است. (ر.ک: ابن ابی الحدید، ۱۴۱۴ق، ج ۷، ص ۷۶).

در عبارت «فَإِنْ أَطَعْتُمُونِي فَإِنِّي حَامِلُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَلَى سَبِيلِ الْجَنَّةِ» (خطبه: ۱۵۶) اگر از من پیروی کنید، به خواست خدا شما را به راه بهشت خواهم برد، «امام به مثابه حمل‌کننده بار در راه» توصیف شده است. در این جا بهشت به عنوان مسیر و حضرت به مثابه حمل‌کننده بار، همچنین پیروان به مثابه بار در تناظر قرار گرفته‌اند. سخت و طاقت‌فرسا بودن این مسئولیت، سبب شده حضرت از آن به مثابه بار یاد کند و با گزینش حرف «علی» که نشان‌دهنده استقرار شیء بر حجمی دیگر است، مفهوم حمل بار در واژه حاملکم را برجسته‌تر نماید. انتهای راه «جنه» - که در تفکر عرب همواره مکانی دلخواه بوده است - معرفی شده تا نشان دهد اگر طی مسیر سخت و مشقت‌بار است، اما مقصدی مطلوب دارد. نکته شایان توجه، استفاده از واژه «سبیل» است که در پژوهشی معناسناسانه، نشان داده شده است در صدر اسلام بر راه‌هایی اطلاق می‌شده است که از تعیین خارجی، وضوح و شفافیت برخوردار نبوده و جز با یاری جستن از راه‌بلدان، پیمایش آن‌ها ممکن نبوده است (پاکتچی و شیرزاد، ۱۳۹۸ش، ۹۶-۷۱).

در عبارت «إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ النَّالِي» (خطبه: ۲) با سه نگاشت از حوزه مفهومی سفر مواجهیم؛ «دین» به مثابه راه، «اهل بیت» به مثابه راهنما و «معتقدین و مؤمنین» به مثابه کاروان و مسافران آن. پس همانگونه که اگر مسافران در راه مستقیم گام برداشته و از دستورالعمل‌های راهنما پیروی کنند، به مقصد رسیده و در غیر این صورت، گمراه می‌شوند، به همین ترتیب اگر کسی به رهنمودهای معصومین پایبند باشد، به هدایت رسیده و در غیر این صورت منحرف می‌شود. در عبارت مشهور «نَحْنُ التَّمْرَةُ الْوَسْطَى بِهَا يُلْحَقُ النَّالِي وَ إِلَيْهَا يَرْجِعُ الْعَالِي» (خطبه: ۱۰۹) الگوی راه میانه ترسیم شده است؛ اهل بیت به مثابه نشانه و مسیر خداوندی، در



وسط قرار دارند و افراد نباید عقب و جلو بیافتند (برای تاریخ انگاره وسط، نک: میرحسینی، ۱۳۹۶ش، صص ۴۵-۸۶).

در عبارت مشهور «وَإِنِّي لَعَلِّي لَبَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّي وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّي (خطبه: ۹۷) حرکت من بر اساس حجت روشن از جانب پروردگارم و به راه روشن پیامبرم گام می‌زنم» بهره‌گیری از استعاره راه دیده می‌شود. منهاج به معنای راه روشن و آشکار است (ازهری، بی تا، ج ۶، ص ۴۱) که با «من» که بر ابتدای مسیر اشاره دارد، همراه کردند تا خود را به مثابه رونده راه روشنی ترسیم کنند که از پیامبر (ع) آغاز شده است. لذا حضرت، رونده است و پیامبر (ص)، ابتدای غایت. گویا حضرت در صدد القای این مفهوم هستند که مسلمانان برای ادامه مسیر پیامبر (ص)، باید هماهنگ با امام باشند تا به هدایت دنیوی و اخروی دست یابند. با این برداشت، بسیاری از ترجمه‌ها قابل خدشه است؛ برای نمونه: «و آن راه را می‌پویم که رسول خدا گشاده» (شهیدی، ۱۳۸۰ش، ص ۹۰). پس بهتر است به این صورت ترجمه شود: «و آن راهی را می‌پیمایم که نقطه آغاز و مبدأ آن رسول الله (ص) است».

همچنین در تعبیر «وَإِنِّي لَعَلِّي الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الْأَقْطُفُ لَقَطَاً (خطبه: ۹۷) راه من راهی روشن است؛ آن را گام به گام می‌پیمایم و چشم از راه بر نمی‌گیرم» برای تبیین مقام هدایتگری خودشان، هدایت به دین را به مثابه راه و مسیر روشن قرار داده تا نشان دهند پیروی از فرامین آن‌ها، دور از خطا و امور باطل است. از حوزه مفهومی سفر، همچنین باید به این عبارت اشاره کرد: «فَلْيَصْطَفُوا رَائِدًا أَهْلَهُ (خطبه: ۱۵۴) پس باید امام به مردم راست بگویند». رائد به فرستاده و نماینده مردم که برای به دست آوردن جا و مکان برای قوم رهسپار می‌شود، گفته می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۶۹). پس در عبارت فوق، معنای راهنما و نگهدارنده از لغزش و افتادن در بیراهه در مفهوم امامت کدگذاری شده است.

نمونه دیگری که امام به مثابه راهنمای راه در نظر گرفته شده، این عبارت است: «فَأَنْزَلْنَاهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ» (خطبه: ۱۱۹) پس باید در بهترین منازل قرآن، جایشان دهید». در این جا باهم آیی منزل و منازل، حوزه مفهومی حرکت را شکل داده تا از مخاطبان بخواهد اهل بیت را به منازل قرآن وارد سازند و دستورالعمل‌های آن‌ها را همسنگ قرآن قرار داده تا بتوانند از آن‌ها به این طریق راهنمایی بگیرند؛ بنابراین در این تعبیر، برای روشن سازی مقام امامت، دو نوع استعاره به کار رفته است؛ اولاً قرآن به مثابه منزل، قرار گرفته است؛ ثانیاً ائمه (ع) به مثابه ساکنان این منزل.

در عبارت «يَوْمَ عَادَ الْحَقُّ إِلَىٰ نِصَابِهِ وَ انزاحَ الْبَاطِلُ عَن مَقَامِهِ»، حق به آنان به جای اصلی اش بازگشت و باطل از جایگاه اش دور شد» (خطبه: ۲۳۹) نیز با استعاره مفهومی مواجهیم. این جا میان دو حوزه مفهومی برگشتن و خلافت حضرت علی (ع) نگاشت برقرار شده است. این جمله اشاره به این مطلب است که قبل از خلافت و حکومت حضرت، برخی احکام و قوانین با شرع اسلام مطابقت نداشت؛ بویژه در دوره عثمان، بدعت‌هایی در دین پدید آمد و بنی‌امیه دخل و تصرف‌های ناروایی در بیت‌المال بوجود آوردند. اما با به خلافت رسیدن حضرت، حق به اصل و قرارگاه خود بازگشت. در اینجا حق و باطل جاندارانگاری شده و استعاره هستی‌شناختی پدید آمده است. اما در عبارت «عاد الحق»، امام از طرح‌واره مسیر و حرکت استفاده کرده‌اند.

لازم به ذکر است واژه «نصاب» در اصل به معنای دسته‌کارد است، هرچند معنای اصل آن، اول هر چیز، معیار و مرجع است (قرشی بنایی، ۱۳۸۵ش، ج ۲، ص ۱۰۴۱)؛ گویی حق همچون تیغ‌ای است که از دسته خود جدا شده و اکنون دوباره به آن وصل می‌شود. علاوه بر این با این چینش واژگانی، همزمان این مفهوم هم به ذهن تداعی می‌شود که گویا اهل‌بیت (ع) ساربانانی هستند که وظیفه آنها، هدایت دیگران است تا هرکدام در جایگاه خودش قرار بگیرد.

جدول شماره ۱: نگاشت‌های بین قلمرو مبدأ و مقصد استعاره امامت سفر است.

مبدأ: گمراهی و جهالت	مقصد: هدایت به قرآن/ دین و قرب الهی
مسافران: مسلمانان	مسیر و وسیله: آموزه‌های اهل بیت
سفر: امامت	راهنمای سفر: امام

درباره چرایی استفاده فراوان از قالب سفر و حرکت در تبیین مفهوم امامت باید گفت افزون بر کارایی زیاد آن در انتقال معنا که همه‌زمانی و همه‌مکانی است، این مفهوم برای تازیان عصر صدر اسلام جایگاه بسیار مهمی داشته است؛ چه آنکه برای نقل مکان‌های قبیله‌ای، تجارت و لشکرکشی، ناگزیر به کوچ و سفر بودند. لذا این مفهوم شناخته شده، بهترین قالب برای تصویرسازی گزاره‌های انتزاعی مسأله امامت بوده است.

۳-۱. الگوی استعاری اهل بیت (ع) به مثابه حیات و ممات



در برخی تعالیم علوی، نقش روشنگرانه اهل بیت در قالب استعاره ساختاری مرگ و زندگی مفهوم‌سازی شده است: «هُم عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجُهْلِ (خطبه: ۲۳۹) آنان حیات علم و مرگ جهل‌اند». همین عبارت با تأکیدی بیشتر در خطبه ۱۴۷ به این صورت تکرار شده است: «فِيهِمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجُهْلِ».

از یک سو «علم» و «جهل» با استعاره‌های هستی‌شناختی جاندارانگاری شده و مرگ و زندگی که از اوصاف موجودات زنده‌اند، به کار گرفته شده است. به این ترتیب عیش که مفهومی شناخته شده در عرصه حیات است، برای نقش آگاهی‌بخش ائمه (ع) یا وظیفه آنها در زدودن ابهامات استعاره شده‌اند. به تعبیر دیگر نقش اهل بیت (ع) در آگاهی‌بخشی به مثابه حیات و جایگاه‌شان در از بین رفتن جهل، به مثابه مرگ قرار گرفته است.

شباهتی که بین عیش و موت با وظایف اهل بیت ایجاد شده، به این خاطر است که هر دو با تجربه‌هایی که از زندگی و مرگ داریم، به یک صورت ادراک می‌شوند. وظایف اهل بیت در دانایی مردم به مثابه حیات علم و نقش‌شان در زدودن جهل و کاستی‌های دینی و علمی، مرگ تلقی شده است. در همین راستا ابن میثم بحرانی به درستی در شرح خود چنین نوشته است: «امام (ع) صفت عیش العلم یعنی حیات علم، و مرگ جهل را برای آنان استعاره فرموده است؛ زیرا همان‌گونه که سود بردن از چیزی موكول به وجود آن چیز است، علم و استفاده از آن نیز به وجود آن بزرگواران وابسته می‌باشد. اما اینکه آنها مرگ نادانی و جهل‌اند، برای این است که همان‌گونه که با مرگ شخص شرور، شرّ معدوم و زیان آن، نابود می‌شود، در سایه وجود آنها نیز جهل از میان می‌رود و زیان‌های حاصل از آن معدوم می‌گردد» (ابن میثم، ۱۳۸۵ ش، ج ۳، ص ۳۷۷).

نکته حائز اهمیت دیگر را صاحب الدرّة النجفیّة بیان می‌دارد و با تکیه بر سیاق کلام حضرت، جهل را عدم شناخت پیمان‌شکنان و رهاکننده‌گان قرآن معرفی می‌کند (دنبلی خوبی، بی تا، ص ۱۸۱). بر این اساس، از آنجا که اهل بیت (ع) این دو گروه را به مردم می‌شناسانند، زائل‌کننده جهل محسوب به شمار می‌روند.

در خطبه ۱۳۸ نیز با همین استعاره مواجهیم: «وَ يُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ (خطبه: ۱۳۸) و کتاب خدا و سنت را که مرده است، زنده می‌کند». در این مورد امام زمان (عج) به مثابه طبیبی حاذق ترسیم شده که کتاب خدا و سنت حضرت رسول (ص) را احیا می‌کند؛ پرواضح است که نسبت مرگ به کتاب و سنت، بواسطه مهجور گذاشتن از سوی امت است که آنها را به مثابه مرده

و بدون تحرک درآورده است. اما با ظهور منجی، کتاب و سنت به جایگاه واقعی خودش باز می‌گردد. این اتفاق چون در آینده رخ خواهد داد، لذا برای هیچ یک از مخاطبان ایشان قابل درک نیست؛ به همین دلیل حضرت علی(ع) آن را در قالب طیب، بیمار، مرگ و زندگی که تجربه شده‌اند، ریخته تا مسیر فهم آسان گردد.

۱-۴. الگوی استعاری امام(ع) به مثابه صوت آهسته و ملایم

استعاره ساختاری دیگری که امام علی(ع) برای تبیین مفهوم امامت از آن بهره گرفته‌اند، استعاره هدایت صوت است. در خطبه چهارم آمده است: «وَ كَيْفَ يُرَاعِي النَّبَأَ مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ»؛ آن‌که بانگ بلند را نشنود، آواز نرم چگونه او را بیاگاهاند.

امام در عبارات فوق، راهنمایی‌ها و مقام هدایت‌گری را در ساختار صوت بلند و آهسته که به لحاظ تجربی برای ذهن آشنا ترند، قرار داده‌اند؛ با این توضیح که حضرت از یک سو رهنمودهای خداوند و پیامبر (ص) را در قالب صدای بلند مفهوم‌سازی کرده و راهنمایی‌های خودشان را در قالب صدای آهسته ترسیم کرده‌اند تا بدین‌سان، عظمت و شأن کلام الهی و نبوی را برجسته نمایند. از دیگر سو، مخالفان به گوش‌کر و ناشنوا مفهوم‌سازی شده‌اند. شارحان نیز به این نکته اشاره کرده‌اند: «آن‌ها که فرمان خدا و پیامبر اکرم(ص) را زیر پا گذارده‌اند، چگونه ممکن است سخنان مرا بشنوند؟! در واقع امام علی(ع) قرآن و کلام پیامبر(ص) را به صوت قوی و موعظه‌ها و نصیحت‌های خود را به صوت خفی و ضعیف تشبیه فرموده است. به تعبیر دیگر کسی که سخن خدا را نشنود و به دستورات پیامبر(ص) عمل نکند، چگونه سخن و موعظه‌های مرا می‌شنود؟» (حائری قزوینی، ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۲۰۹-۲۱۰).

۱-۵. الگوی استعاری اهل بیت(ع) به مثابه منبع و نیرو

حضرت علی(ع) در پاره‌ای موارد، معصومین را به عنوان منبع و سرچشمه معرفی کرده و در واقع از این ساختار برای تعریف مقوله امامت استفاده کرده‌اند. برای نمونه: «فَبَادِرُوا ... مِنْ قَبْلِ أَنْ تُشْعَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَنَارِ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ» (خطبه: ۱۰۵) و پیش از آن که به خود مشغول گردید، دانش را از معدن علوم استخراج کنید.

«المُسْتَنَارِ الْعِلْمِ»، به معنای محل فوران و ثوران علم است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۴، ص ۲۳۹؛ صبحی صالح، ۱۳۷۰، ص ۲۱۴). بر این اساس، اهل بیت به مثابه منبعی فرض شده‌اند که علم از



آن فوران می‌کند. به این ترتیب، منظور از محل جوشش، وجود خود حضرت است که مقام علمی خودشان را به مخاطبان گوشزد می‌کند. نکته دیگری که باید اشاره کرده اینکه خود علم نیز به مثابه آب تلقی شده است. در جمله آخر با کنار هم قرار دادن حرف جر «من» و «عند» از طرح‌واره مسیر، حرکت و مکان نزدیک استفاده شده تا بر اساس این مفاهیم تجربی شده، شخصیت علمی و دانش فراگیر خودشان را که هیچ‌گاه تمامی ندارد، بیان کند؛ زیرا محل جوشش علم، همواره جاری و ساری است.

امام با تعبیر «من عند اهل» فاصله‌ای بین خود به عنوان مرزنا و مخاطبان به عنوان مسیریما ایجاد کرده، گویا می‌خواهند بفرمایند، علمی که شما دریافت می‌کنید، بخشی از علم و شمه‌ای از آن است. لازم به ذکر است «من» ابتدای غایت، حرکت مسیریما را نشان می‌دهد و بیانگر بخش جداشده‌ای از این علم است و از طرفی واژه «عند»، فضایی نزدیک به مرزنا - یعنی وجود حضرت - را نشان می‌دهد نه دقیقاً خود آن فضا؛ تا بدین طریق این نکته منعکس شود که فراگیران، تنها به بخشی از علوم دست می‌یابند.

نمونه دیگری که در آن از استعاره منبع استفاده شده، این عبارت است: «وَ سَدَّ فَوَّارِهِ مِنْ يَنْبُوعِهِ وَ جَدَّحُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ شَرِبًا وَبَيْئًا» (خطبه: ۱۶۲) و آب را از سرچشمه اش که چون فواره می‌جوشید قطع کنند و آبی را که میان من و ایشان جاری بود، به وبا بیامیزند.

«ینبوع»، چشمه‌ای است که آب از آن فوران می‌کند (راغب، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۲۸۰) که در اینجا مقصود، علم اهل بیت پیامبر (ص) است (کاشانی، ۱۳۷۸ش، ج ۱، ص ۷۵۶؛ نواب لاهیجی، ۱۳۷۹ش، ص ۱۵۲). «فوار» به معنای شدت جوشش و غلیان است (راغب، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۰۱) که این‌جا به معنای سوراخی است که آب، فوران می‌کند. باهم‌آیی «فواره، ینبوع و شربا» - همه از حوزه مفهومی آب - قابل توجه است. اهل بیت سرچشمه و محل فوران آب تلقی شده‌اند و چون خصیصه بارز آب، حیات‌دهی است؛ لذا ائمه (ع) حیات‌بخش دل‌های تشنه ترسیم شده‌اند که بنی‌امیه با توسل به غصب خلافت، سعی در خشکاندن آن داشتند (نک: ابن‌میشم، ۱۳۸۵ش، ج ۳، ص ۵۳۶).

در این عبارت نیز امام (ع)، در ساختار نیرو مفهوم‌سازی شده‌اند: «اسْتَنْفَرْتُكُمْ لِلْجِهَادِ فَلَمْ تَنْفَرُوا» (خطبه: ۹۷) شما را به جهاد برانگیختم، از جای نجنبیدید. استنفار به معنای گسیل داشتن و سوق دادن است (ازهری، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۱۵۲)؛ البته به حرکت درآوردنی که خلاف میل طبیعی باشد (ر.ک: مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۱۲، ص ۱۹۴). در این مورد حضرت خود را به مثابه

نیروی محرکی ترسیم کرده‌اند تا آنها که از جهاد اعراض می‌کردند را به جهاد بخواند. پس در این جا اجبار مخاطبان توسط حضرت به تجربه حسی نیروی محرک فرا برده شده است؛ گویا انسان بین دو نبرد قرار گرفته و از سوی یکی، به سمت دیگری رانده می‌شود.

۱-۶. الگوی استعاری اهل بیت (ع) به مثابه ساختمان و امور مستحکم

در سازوکارهای استعاری، گاه ساختمان‌ها، بناها و نیز اجزای تشکیل‌دهنده آن‌ها از جمله حوزه‌های مفهومی مبدأ به حساب می‌آیند (بیدادیان، ۱۳۹۵ش، ص ۴۸). واژه‌های استحکام، خانه، طبقه و در ورودی و خروجی، مفهوم مبدأ برای سازماندهی مفهوم امامت قرار داده شده‌اند که مواردی از آن در فرازهایی از نهج‌البلاغه قابل مشاهده است.

برای نمونه حضرت، ائمه (ع) را در ساختار ابواب قرار داده، می‌فرماید: «نَحْنُ الشَّعَائِرُ... وَالْأَبْوَابُ وَ لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا» (خطبه: ۱۵۴) ما اهل بیت پیامبر، چونان پیراهن تن او هستیم ... و درهای ورود به آن معارف، می‌باشیم؛ باید که از درها به خانه‌ها درآیند، هر کس نه از در به خانه درآید، دزدش خوانند. در این مورد حضرت از حوزه مفهومی ساختمان برای تبیین مقام علمی اهل بیت استفاده کرده‌اند؛ به گونه‌ای که در حوزه مفهومی مبدأ، علم به عنوان ساختمانی است که ائمه درهای ورود و خروج آن به شمار آمده‌اند. لذا به اعتقاد حضرت «هر کس جز از در خانه وارد شود، دزد است» را در تناظر با به دست آورد علم از طریق غیر از ائمه قرار داده و چنین علمی را ناقص برمی‌شمرند.

در استعاره‌ای دیگر آمده است: «وَ إِنَّمَا الْأَيْمَةُ قُؤَامٌ اللَّهُ عَلَيَّ خَلْفِهِ» (خطبه: ۱۵۲) جز این نیست که امامان از سوی خدا، امر آفریدگان او را به سامان آورند. در این مورد برای تبیین مفهوم اعتماد به ائمه (ع)، از واژه قوام استفاده شده است؛ به معنای چیزی که بوسیله آن، ساختمان ثابت و برپا داشته می‌شود (رک: راغب، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۲۷۱).

افزون بر این در عبارات بسیاری، اهل بیت به مثابه ستون تعریف شده‌اند که خود، زیرمجموعه استعاره مفهومی ساختمان است. برای نمونه: «هُم دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ وَ وَلَا يَجُ الْإِعْتِصَامُ بِهِمْ» (خطبه: ۲۳۹). آنان ستون‌های استوار اسلام، و پناهگاه مردم می‌باشند. در جمله اول، «دعائم/ ستون ساختمان» به عنوان مفهوم مبدأ و نقش حفاظت و صیانت از دین توسط ائمه (ع)، مفهوم مقصدی است که در تناظر با تجربه انسان از ساختمان قرار گرفته است؛ لذا همانطور که ساختمان بدون ستون نگه‌دارنده، فرو می‌ریزد، دین اسلام نیز بدون ائمه در معرض نابودی است.



در جمله دوم با طرح‌واره‌ای دیگر آن‌ها را به سان «ولائج / خانه و پناه‌گاهی» قرار می‌دهد که محل حفاظت دینداران است. ابن ابی الحدید درباره این واژه نوشته است: «هي الموضع يدخل إليه و يستتر فيه و يعتصم به» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۳، ص ۳۱۸). پس تا اینجا حضرت با توجه به استعاره ساختمان در گام اول، ائمه را محافظ اسلام، و در گام دوم مأمن مسلمانان تصویرسازی می‌کند تا با به خدمت گرفتن تجربه و شناخت مخاطبان، نقش محافظتی آن‌ها را تبیین کند.

در عبارت «عَلَى الْإِمَامِ... إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّهَا» (خطبه: ۱۰۵) احکام و دستورات الهی چون مصالح ساختمانی و اهل بیت (ع) به مثابه سازنده این ساختمان در نظر گرفته شده است. در عبارت «يَجْمَعُ أَقَامَ الْحِنَاءَ ظَهْرَهُ وَ أَذْهَبَ اِرْتِعَادَ فَرَائِصِهِ» (خطبه: ۲) دین به سان ساختمان متزلزل و در حال فرو ریختن ترسیم شده که اهل بیت این کجی و تزلزل را برطرف می‌کنند. نمونه‌ای دیگر از این نوع استعاره، عبارت «أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا» (خطبه: ۱۴۴) است: کجایند کسانی که پنداشتند که راسخان در علم آنهاست، نه ما اهل بیت. کلمه راسخ به معنای ثابت و نهایت استواری است (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۴، ص ۱۲۶). «الراسخ فی العلم» به معنای «الذی دخل فيه دُخُولًا ثَابِتًا» است (رک: ابن سیده، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۷۵). در مفهوم مبدأ، شیء فرو رفته در زمین قرار دارد؛ به گونه‌ای که در کمال استواری در زمین استوار شده است. در مفهوم مقصد نیز ثبات و پایداری در علم که خود این مفهوم از ریز استعاره‌های «علم به مثابه زمین» و «اهل بیت به مثابه میخ یا ستون فرو رفته در آن» بهره گرفته شده است.

نتایج تحقیق

امامت و اهل بیت (ع)، یکی از مطالب تکرارشونده و پربسامد در نهج البلاغه است. تمرکز بر این گزاره‌ها، نشان می‌دهد اکثر قریب به اتفاق آن‌ها با زیرساختی استعاری توصیف شده‌اند؛ به عبارت دیگر، اکثر تعاریف و تشریح خصوصیات مربوط به امامت و اهل بیت (ع)، ریشه در حوزه‌های ملموس‌تر نشأت گرفته از تجارب روزمره دارد. بر این پایه، با استعاره‌های مفهومی مختلفی از جمله استعاره‌های هستی‌شناختی، جهتی و ساختاری در نهج البلاغه مواجهیم که نوشتار حاضر تنها بر مورد اخیر تمرکز داشت.

حضرت علی (ع) بواسطه جایگاه خود به عنوان نخستین امام، با بهره‌گیری از مفاهیم متعلق به حوزه‌های معنایی فوق، استعاره‌هایی ساخته و بدین‌سان، آموزه‌های خود را هرچه رساتر به

مخاطبان خویش منتقل کرده است. به عبارت دیگر امامت را در قالب یک تجربه کاملاً ملموس، بازنمایی کرده است.

علت بهره‌گیری از این سرشت استعاری که در سطح اندیشه و فراتر از سطح زبان رخ می‌دهد، به چند جهت بود: نخست جایگاه و شأن والای اهل بیت (ع)؛ دیگر آنکه معنای اصطلاحی امامت در حال ساخت‌یافتگی و اوصاف اهل بیت (ع) در حال تبیین بود؛ نکته سوم آنکه تمامی مردمان بویژه آنها که در صدر اسلام زندگی می‌کردند، به این ساده‌سازی در فهم احتیاج مبرم داشتند.

حوزه مبدأ استعاره‌های ساختاری که بر پایه آن، نگاشت‌ها با مفهوم امامت و اهل بیت (ع) پدید آمده است عبارتند از: «نور و روشنایی، سفر و حرکت، حیات و ممات، صوت آهسته و ملایم، منبع و نیرو، ساختمان و امور مستحکم». از حدود ۱۶۹ استعاره ساختاری امامت در نهج البلاغه، بیش از همه از ساختار نور و همچنین حرکت و سفر استفاده شده است. پس از آن، حوزه مفهومی حیات و ممات، کاربرد زیادی داشته است.

انتخاب حوزه‌های مبدأ، به شرایط زیستی، اجتماعی و فرهنگی عربستان مربوط است؛ از جمله اهمیت سفر و کوچ در زندگی قبایلی و جنگ‌هایی که رخ می‌داد؛ و یا ارجمندی نور و خورشید که ظلمت شب و ندیدن اجسام را از بین می‌برد. نتیجه آنکه این بهره‌گیری از قوه شناخت مخاطب خلاقیت حضرت علی (ع) در ساخت استعاره‌ها را نمایان می‌سازد؛ چیزی که یافته‌های زبان‌شناسان شناختی جدید به تازگی مطرح کرده‌اند. یافته‌هایی که نشان می‌دهد برقراری پیوند میان حوزه مبدأ و مقصد، موجب سهولت در درک مفاهیم انتزاعی و ناشناخته می‌شود؛ از این‌رو توجه به استعاره‌های مفهومی، افق جدیدی را در امر فهم، ترجمه و شرح نهج‌البلاغه بوجود می‌آورد.

کتاب‌نامه:

نهج البلاغه.

آقا جمال خوانساری، محمد (۱۳۶۶ش)، شرح بر غرر الحکم، تهران: دانشگاه تهران.

آمدی، سیف‌الدین (۱۴۲۳ق)، أبکار الأفكار، قاهره: دار الکتب.

ابن ابی الحدید (۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغه، به کوشش محمد ابراهیم، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.



- ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱ق)، *المحکم و المحيط الأعظم*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
- ابن میثم بحرانی، میثم بن علی (۱۳۸۵ش)، *شرح نهج البلاغه*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- ارفع، سیدکاظم (۱۳۷۸ش)، *ترجمه روان نهج البلاغه*، تهران: فیض کاشانی.
- ازهری، محمد بن احمد (بی تا)، *تهذیب اللغة*، بیروت: دار احیاء التراث.
- ایمانیان، حسین؛ نادری، زهره (۱۳۹۲ش)، «استعاره‌های جهتی نهج البلاغه از بعد شناختی»، *پژوهشنامه نهج البلاغه*، شماره ۴، صص ۷۳-۹۲.
- براتی، مرتضی (۱۳۹۵ش)، «بررسی استعاره مفهومی نور در قرآن کریم با رویکرد شناختی»، *پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی*، شماره ۲۳، صص ۵۹-۳۹.
- بیدادیان، فهیمه (۱۳۹۵ش)، «بررسی استعاره‌های مفهومی و طرح‌واره‌های تصویری در صحیفه سجادیه»، *زبان و شناخت*، شماره ۱، صص ۳۱-۶۱.
- پاکتچی، احمد؛ شیرزاد، محمد حسن؛ شیرزاد، محمد حسین (۱۳۹۸ش)، «معناشناسی تاریخی و فرهنگی سبیل در قرآن کریم»، *مطالعات تاریخی قرآن و حدیث*، شماره ۶۵، صص ۶۹-۷۱.
- توکل نیا، مریم؛ میرحسینی، یحیی؛ حسومی، ولی الله (۱۳۹۹ش)، «دراسة تحليلیة حول الاستعارات المفاهيمیة عن الحياة بعد الموت فی نهج البلاغه»، *دراسات حدیثه فی نهج البلاغه*، شماره ۷: (صص ۹۵-۱۱۰).
- توکل نیا، مریم؛ میرحسینی، یحیی؛ حسومی، ولی الله (۱۳۹۷ش)، «کارکرد استعاره‌های مفهومی در تبیین مفهوم خدا در نهج البلاغه»، *پژوهش‌های نهج البلاغه*، شماره ۵۸، صص ۱۸۹-۱۷۱.
- جوهری، اسماعیل (۱۴۰۷ق)، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة*، بیروت: دار العلم.
- حاجی بابایی، مجید (۱۳۹۱ش)، «رویکردی تاریخی به تحول مفهوم خلافت در عصر خلفای سه‌گانه»، *فصلنامه پژوهش‌نامه تاریخ اسلام*، شماره ۸، صص ۷-۲۷.
- حائری قزوینی، سید محمدکاظم (۱۳۸۱ش)، *شرح نهج البلاغه*، بیروت: مطبعة عمر منیمه.
- حسینی، مطهره؛ قائمی نیا، علی رضا (۱۳۹۶ش)، «استعاره مفهومی رحمت الهی در قرآن کریم»، *فصلنامه ذهن*، شماره ۶۹، صص ۲۷-۵۲.
- خوئی، میرزا حبیب الله (۱۳۵۸ش)، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، تهران: مکتبه الإسلامیة.

دنبلی خوبی، ابراهیم بن حسین (بی تا)، *دره النجفیه فی شرح نهج البلاغه*، بی جا: بی نا.

راغب اصفهانی، حسین (۱۴۱۲ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت: دار العلم.

شوالیه، ژان؛ آلن، گبران (۱۳۷۸ش)، *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضایل، تهران: جیحون.

شهیدی، سیدجعفر (۱۳۸۰ش)، *ترجمه نهج البلاغه*، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

شیرزاد، محمدحسن (۱۳۹۸ش)، *کاربرد الگوهای انسان‌شناسی حمل و نقل در تفسیر قرآن کریم*، رساله دکتری علوم قرآن و حدیث، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

صبحی صالح (۱۳۷۰ش)، *فرهنگ نهج البلاغه*، ترجمه مصطفی رحیمی‌نیا، تهران: انتشارات اسلامی.

صعیدی، عبدالفتاح (۱۴۱۰ق)، *الافصاح فی فقه اللغة*، قم: مکتب الاعلام.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، *العین*، قم: دار الهجرة.

فیض الاسلام اصفهانی، سیدعلی نقی (۱۳۸۱ش)، *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، تهران: فقیه.

قرشی بنابی، علی اکبر (۱۳۸۷ش)، *قاموس القرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

کاشانی، ملافتح الله (۱۳۷۸ش)، *تنبيه العافلين و تذكرة العارفين*، تهران: انتشارات پیام حق.

کوچش، زلتان (۱۳۹۴ش)، *استعاره در فرهنگ جهانی‌ها و تنوع*، ترجمه نیکتا انتظام، تهران: سپاه‌رود.

لاهیجی، عبدالرزاق بن علی (۱۳۸۷ش)، *گوهر مراد*، تهران: نشر سایه.

قائم‌نیا، علیرضا (۱۳۹۰ش)، *معناشناسی شناختی قرآن*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

لیکاف، جورج؛ جانسون، مارک (۱۳۹۷ش)، *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*، ترجمه جهان‌شاه میرزابیگی، تهران: آگاه.

مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار الجامعة لدرر الأخبار الائمة الاطهار*، بیروت: مؤسسه الوفاء.

مدرس وحید، احمد (بی تا)، *شرح نهج البلاغه*، قم: خیام.

مصطفوی، حسن (۱۳۶۰ش)، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۵ش)، *پیام امام امیرالمؤمنین (ع)*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

میرحسینی، یحیی (۱۳۹۶ش)، «تاریخ انگاره امت وسط و مقایسه آن با برساخت‌های معنایی واژه»، *مجموعه قرآن پژوهی و تاریخ انگاره‌ها*، به کوشش فرهنگ مهرش، تهران: پژوهشکده قرآن و عترت.

نزهت، بهمن (۱۳۸۸ش)، «نماد نور در ادبیات صوفیه»، *مطالعات عرفانی*، ش ۹، صص ۱۵۵-۱۸۴.

نواب لاهیجی، محمد باقر بن محمد (۱۳۷۹ش)، شرح نهج البلاغه، تصحیح محمد مهدی جعفری، تهران: میراث مکتوب.

Lakoff, George Johnson, Mark (1980); *Metaphors We live by*; Chicago: The University Of Chicago Press.

Feldman, e.g. and Narayanan, S. (2004); *Embodied meaning in a neural theory of language*. Brain and Language, 89, No 2, p: 385–392.

Grady, J. E. (2007); “Metaphor”, in *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics*, ed. Dirk Geeraerts and Hubert Cuyckens, Oxford: Oxford University Press.

Bibliography:

Nahj al Balāghah.

Amodi, S, (1423), Ebkar al-Afkar, Cairo: Dar al-Ketab.

Arfa', K, (1378), Easy Translation of Nahj al Balāghah, Tehran: Faiz Kashani.

Azharī. M, (Nd), Tahdhīb al-Lughah, Beirut: Dar Ihya' al-Turāth al-'Arabī.

Barati, M, (2015), Examining the Conceptual Metaphor of Light in the Holy Quran with a Cognitive Approach, *Literary Criticism and Stylistic Researches*, No. 23: (pp. 39-59).

Bidadiyan, F, (2016), The Study of Conceptual Metaphors and Conceptual Schemas in Sahifa Sajjadih, *Journal of Language and Cognition*, No. 1: (pp. 31-61).

Chevalier, J, Gheerbrant, A, (1999), Dictionnaire des symboles, Translated by Sudabah Fazaeli, Tehran: Jeihun.

Danbali Khoei, I, (Nd), Durrat al Najafiyah in the Commentary on Nahj al Balāghah.

Faiz al-Islam Esfahani, A, (1381), Translation and Explanation of Nahj al Balāghah, Tehran: Faqih.

Farahidi, Khalil bin Ahmad, (1410), Al'Ein, Qom: Dar al Hijrah.

Feldman, J, Narayanan, S. (2004), Embodied meaning in a neural theory of language. *Brain and Language*, 89(2): 385–392.

Ghaemi nia, A, (2011), *Cognitive Semantics of the Qur'an*, Tehran: Islamic Culture and Thought Research Institute.

Grady, J, (2007), “Metaphor”, in *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics*, ed. Dirk Geeraerts and Hubert Cuyckens, Oxford: Oxford University Press.

- Haeri Qazvini, M, (1381), Commentary on Nahj al Balāghah, Beirut: Omar Monaimeneh.
- Haji Babaei, M, (2013), A Historical Approach to the Evolution of the Concept of Caliphate in the Age of Three Caliphs, , Journal of Islamic History Research, No. 8, (pp. 27-7).
- Hosseini, M, Ghaemi nia, A, (2016), The Conceptual Metaphor of Divine Mercy in the Holy Qur'an, Journal of Mind (Zehn), No. 69: (pp. 27-52).
- Ibn Abi al-Ḥadīd, (1404), Sharḥ-u Nahj albalāghah. Qom: Āyatullāh Mar‘ashī Najafī Library.
- Ibn Maitham al-Bahrani, (2006), Commentaries on Nahj al Balāghah, Mashhad: Islamic Research Foundation.
- Ibn Manzūr, (1993), Lisān al- ‘Arab, Beirut: Dar al-Sādir.
- Ibn Sayyidah, (2000), Al Muhkam va al Muhit al 'A'zam. Beirut: Dar al-Kutub al-‘Ilmiyah.
- Imanian, H, Naderi, Z, (2013), Directional Metaphors of Nahj al Balāghah from the Cognitive Dimension, Journal of Nahj al Balāghah, Vol. 4: (pp. 73-92).
- Johari, I, (1986), Al-Sihah Taj al-Lugha, Beirut: Dar al-'Elm.
- Kashani, M (1999). Tanbeh Al Ghafilin, Tehran: Payam Haq Publications.
- Khansari, M, (1987), Commentary of Agha Jamal Khansari to Ghurar al-Hikam and Durar al-Kalim. Hussein Urmavi. Tehran: University of Tehran.
- Khoei, M, (1400), Minhaj al-Bara'a fi Sharh Nahj al Balāghah, Tehran: Islamic Library.
- Kovecses, Z, (2014), Metaphor in Global Culture and Diversity, translated by Nikta Entezam, Tehran: Siyahrud.
- Lahiji, F, (2004), Gohar Murad, Tehran: Sayeh Publishing.
- Lakoff, G, Johnson, M, (2017), Metaphors We Live by, Translated By Jahanshahi Mirza beigi, Tehran: Aghah.
- Lakoff, G, Johnson, M (1980), Metaphors We live by; Chicago: The University Of Chicago Press.
- Majlesi, M, (1403), Bihar al Anwar, Beirut: Al Wafa Foundation.
- Makarem Shirazi, N, (1996), Payam Amir al Mu'minin, Tehran: Darul Kitab al-Islamiyya.
- Mirhoseini, Y, (2016), Ummah Vasat: History of the Idea and Its Comparison with the Semantic Constructions of the Word, In the Collection of Qur'an Studies and the History of Idea, By Farhang Mehrvash, Tehran: Research Institute of the Qur'an and 'Etrah.

- Modarres Vahid, A, (Nd), Commentary on Nahj al Balāghah, Qom: Khayyam.
- Mostafavi, H, (1981), Al Tahqiq fi Kalamat al Qur'an, Tehran: Book Translation and Publishing Company.
- Nawwab Lahiji, M, (2000), Commentaries on Nahj al Balāghah, Tehran: Mirath Maktob.
- Nozhat, B, (2009), The Symbol of Light in Sufi Literature. Journal of Mystical Studies. No.9. (pp.155-184).
- Pakatchi, A, Shirzad, M, Shirzad, M, (2018), Historical And Cultural Semantics of Sabil in the Holy Qur'an, Journal of Historical Studies of the Qur'an and Hadith, No. 65: (69-71).
- Qurashi Banabi, A, (2008), Qamus al-Qur'an, Tehran: Dar al Kitab al Islamiyya.
- Rāghib Iṣfahānī, (1991), Mufradāt Alfāz al-Quran, Beirut: Dar al-Alam.
- Saeidi, A, (1989), Al-Afsah fi Fiqh al-Lughga, Qom: Maktab al-E'lam.
- Shahidi, J, (1380), Translation of Nahj al Balāghah, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Shirzad, M, (2018), The Application of Anthropological Models of Transportation in the Interpretation of the Holy Qur'an, Doctoral Dissertation in the Sciences of the Qur'an and Hadith, Under the Guidance of Dr. Ahmad Pakatchi, Imam Sadiq University (AS).
- Sobhi Saleh, (1370), Farhang Nahj al Balāghah, translated by Rahimi nia, Tehran: Islamic Publications.
- Tavakolnia, Mirhoseini, Hassoumi, (1399), Life After Death in Nahj al Balagha; Conceptual Metaphor Analysis, Journal of Dirasat Haditha fi Nahj al Balāghah, No. 7 (pp95-110).
- Tavakolnia, Mirhoseini, Hassoumi, Mousavi, (1397), The Function of Conceptual Metaphors In Explaining the Concept of "God" in Nahj al-Balagha, Journal of Nahj al Balāghah, No. 58 (pp 171-1189).